۴. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۰۷/۰۲)

موضوع: دوشنبه،۰۲ مهر ۱۴۰۳ - سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۴)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- نفی اضطراب از روایت محمد بن عیسی یقطینی
- نقد دیدگاه سید در امارت روایت حماد بر هلال عند الغروب؛ قرینیت لحظه زوال
  - مخالفت وجود ضابطه دقیق در اجرای امارات با حکمت امارت آن‌ها
- فرض عدم شارحیت روایت حماد بر روایت عبید با قرینه لحظه زوال
  - تفاوت برچسب زنی شبانه روز در روایت حماد و عبید

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
روایات رؤیت هلال قبل از زوال.

موضوعات فرعی:
رفع اضطراب از روایت یقطینی، ملازمه در روایت یقطینی خلاف مسلّمات است، قرائن در روایت یقطینی بر معنای مختار، قرینه داخلیه در روایت حماد و عبید بر عدم امارات رؤیت قبل از زوال، وضوح امارہ منافاتی با ابهام در مقام اجراء ندارد، مثال‌هایی برای عدم ضابطه در اجرای امارات، لسان روایت حماد با روایت عبید دو مقصود است، عدم مانع برای ایجاد ضابطه جدید از طرف شارع، تخییر در برچسب زدن اوّل ماه از طرف شارع، فهم عرف خاص در روایت اگر معنای دقیقی بفهمد مقدّم است

نفی اضطراب از روایت محمد بن عیسی یقطینی

(00:15)

دیروز تعارضی که سید فرموده بودند نیمه کاره ماند. توضیحاتی را عرض کردم. [آن] آقا که فرمودند: روی حدیث دوباره تأمل کنیم. ببینید درست است که حضرت فرمودند: «فكتب عليه السّلام: تتمّ إلى الليل، فإنّه إن كان تامّا لرئي قبل الزوال» که "لام" ندارد در نسخه ها و اینجا اضافه شده، اما گمان نمی‌کنم در این شرطیه، ما استلزام را برای وقوع بفهمیم؛ ان کان تاما رئی قبل الزوال. اگر ماه تام است باید قبل از زوال ببینید. اینطور نیست. یعنی امکان رویته. مثلا کسانی که در کار تربیت هستند، در عرف هم خیلی زیاد است، می‌گویند اگر نوجوان به فلان سال رسید از او پرخاشگری دیده می‌شود. چه کسی از این جمله حتمیت را می‌فهمد؟! هیچ کسی حتما نمی فهمد. اقتضا و امکان می‌فهمد. امکن رویته؛ امکان پرخاشگری دارد. اگر مثال‌های عرفی پیدا کنید که قضیه شرطیه گفته می‌شود، چون در جواب، فرض این است که محقق می‌شود یا نه، می‌گوییم دیده می‌شود. این دیده شدن به‌معنای حتمیت نیست، بلکه یعنی امکان چنین فرضی هست. من باز هم مراجعه کردم ظاهرا هیچ مشکلی ندارد. به‌خصوص اینکه سائل هر دو فرض را خودش مطرح کرده. گفت «فیری من الغد قبل الزوال ربما رایناه بعد الزوال». مهمتر از همه اینها این است که اگر این روایت را به این صورت معنا کنیم که اگر ماه سی است قبل از زوال دیده می‌شود، [بر] خلاف مسلمات هیئت و حساب و حتی عرف است. نمی‌توان حدیث را طوری معنا کنیم که خلاف مسلم حساب و هیئت و عرف باشد. بگوییم اگر ماه سی است، حتما هلالش قبل از زوال دیده می‌شود. بسیاری از ماه‌های سی روزه داریم که هلالی که شب ماه بعدی دیده می‌شود باریک است. مثلا ساعت دو بعد از ظهر از تحت‌الشعاع بیرون آمده. حتی ممکن است ماه از نظر سی روزه بودن طوری باشد که نزدیک های غروب از تحت‌الشعاع بیرون بیاید. مانعی ندارد. به عبارت دیگر ماه سی است، در اینکه بلند است. اما ماه سی است و بیست و نه نیست، در اینکه باریک است. یعنی ماه‌هایی داریم که تازه از تحت‌الشعاع بیرون آمده اما از حیث محاسبه، آن بُعدی که از شمس دارد، زمانش طولانی است. اینها منافاتی ندارد. این نکته اول راجع به حدیث.

شاگرد: همین حدیث نیست که فرمودند مضطرب است؟

استاد: بله. سید اینطور فرمودند.

شاگرد: بخاطر همین باید باشد چون با «فانّه» تعلیل ارائه می‌کند و بعد هم اگر «لام» داشته باشد، تلازم خیلی اینجا شدید می‌شود.

استاد: سید اضطراب را طور دیگری توضیح می‌دهند.

من که دیروز عرض کردم در ذهن قاصر من اضطراب نبود، توضیحش را عرض می‌کنم. حدیث را ببینید. می‌گوید:

> **كتبت إليه: جعلت فداك، ربّما غمّ عليّنا هلال شهر رمضان، فيري من الغد قبل الزوال و ربّما رأيناه بعد الزوال، فتري أن نفطر قبل الزوال إذا رأيناه أم لا؟ و كيف تأمرني في ذلك؟ فكتب عليه السّلام:**
>
> **تتمّ إلى الليل، فإنّه إن كان تامّا لرئي قبل الزوال[1]**

«ربّما غمّ علينا هلال شهر رمضان»؛ حال نسخه استبصار را هم که روشن است، کنار می‌گذاریم. همین نسخه تهذیب را می‌خوانیم. **«ربّما غمّ علينا هلال شهر رمضان»**؛ تا آدم این را می‌بیند اول شهر مبارک به ذهنش می‌آید. اما دنباله‌اش چه می‌گوید؟ **«فيري من الغد قبل الزوال»**؛ هلال شهر رمضان را ندیدیم، فردایش قبل از زوال «ربما رایناه». «و ربّما رأيناه بعد الزوال»؛ گاهی هم بعد از زوال می‌بینیم. **«فتري أن نفطر قبل الزوال إذا رأيناه أم لا؟»؛** تعبیر را ببینید. ایا بر رسول الله شما می‌بینید که افطار کنیم؟! وقتی قبل از زوال دیدیم شما اجازه می‌دهید و چنین نظری دارید که افطار کنیم؟! با اینکه قبل از زوال دیدیم و با اینکه دیشبش غیم بود؟! **«و كيف تأمرني في ذلك؟»**؛ خب اوالاً نگفته «ان ناکل». یعنی مثلاً دیشب شب سی ام شعبان بوده که غمّ علینا. حال فردایش قبل از زوال «تری ان ناکل؟». اگر اینطور بود خب می‌گفتیم روزه بودیم یا نبودیم، ادامه روز را چه کنیم؟ افطار، اظهر است در اینکه یک صومی هست و می‌خواهد آن را بشکند و بخورد. نه اینکه قبلاً روزه نبوده و حال می‌خواهد افطار کند. مانعی ندارد، ظهور «نفطر» در این است که روزه بودیم و اجازه می‌دهید که افطار کنیم. نه اینکه آیا اجازه می‌دهید بعد از این بخوریم ولو روزه نبودیم.

شاگرد: صوم مستحب را هم شامل می‌شود.

استاد: اگر شامل صوم مستحب می‌شود، جواب امام علیه‌السلام را ببینید. [راوی] خودش تفصیل می‌دهد و می‌گوید «اذا رایناه قبل الزوال فتری ان نفطر»؛ نفطر صوم مستحب را. «ربما رایناه بعد الزوال»؛ چه بسا بعد از زوال است. خودش می‌گوید: وقتی قبل از زوال دیدیم، اجازه هست این صوم مستحب افطار کنیم؟ حضرت می‌فرمایند «تتمّ إلى الليل، فإنّه إن كان تامّا»؛ یعنی شعبان، «لرئي قبل الزوال»؛ اگر تام است قبل از زوال دیده می‌شود. خب در اینجا باید بگویند فلاتتم. لایجب علیک ان تصوم لانه ان کان تاما رئی قبل الزوال. پس امروز روز سی ام شعبان است.

شاگرد: نمی‌توان به ماه مبارک بخورد. یعنی اگر ماه رمضان سی روز باشد، اولش قبل از زوال ...

استاد: آن را سید فرمودند. عبارتشان این بود: «قيل: و يمكن توجيه الرواية بحيث توافق القول باعتبار الرؤية قبل الزوال بتكلّف، بأن يحمل قوله: «إن كان تامّا لرئي قبل الزوال» على أنّه إن كان الشهر المستقبل تامّا رئي هلاله قبل الزوال»، سید جواب دادند به «و لا يخفى ما فيه». یعنی در آن یک تکلفی بود. و الا امام علیه‌السلام که می‌گویند «ان کان تام رئی»، نه یعنی هلال ماه آینده تام باشد. ذهن اصلاً به آن جا نمی‌رود. یعنی خود همین ماهی که قبل از زوال دیدش، اگر تام باشد. خب اگر روزه مستحبی بود حضرت نمی‌فرمودند: «تتم الی اللیل». همچنین خود او هم تفصیل نمی داد اگر روزه مستحبی بود. چون بعد از زوال هم می‌توانم افطار کنم.

خب قبل از زوال چرا؟ چون در ذهنش بود که شاید ماه مبارک باشد. خب اگر ماه مبارک است، حضرت که فرمودند «تتم الی اللیل» آن وقت با «ثلاثین» منافات ندارد. «اذا کان الشهر تاما فلیس لک ان تتم الی اللیل»، چرا؟ چون «کان شهر شعبان ثلاثین. کان الشهر تاما.» پس اینکه حضرت می‌فرمایند «تتم»... ؛ خود سید هم اضطراب را همینطور معنا کرده‌اند. فرمودند: اول می‌گوید: هلال شهر رمضان، بعد امام می‌گویند: «تتم الی اللیل». سید فرمودند: دنباله حدیث با صدر حدیث توافق ندارد. نمی‌دانم سید به نسخه استبصار اشاره کردند یا نه. ظاهراً نفرمودند. شاید در آن

وقت نزد سید استبصار نبوده. «السابع ما رواه الشیخ فی التهذیب»؛ از نسخه تهذیب نقل می‌کنند.

بنابراین به‌خاطر «ان کان الشهر تام رئی قبل الزوال»، «تتم الی اللیل»، به گمانم با مجموع این قرائن آدم می‌فهمد که مقصود از این روایت آخر ماه مبارک است.

شاگرد: به جای این بیان می‌توانیم بگوییم که منظور حتمیت اصل رویت است. مثلاً می‌گوییم اگر فلانی به این شهر آمده باشد حتماً به دیدن من می‌آید. مراد این نیست که همیشه می‌آید، یعنی یک دفعه می‌آید. اینجا هم مثل همان است؛ «کان تاما» یعنی حتماً دیده می‌شود، یعنی اصل رویتش قبل از زوال، نه این‌که همیشه دیده می‌شود. یعنی «لرئی» را به‌صورت قطع بگیریم اما برای اصل رویت قبل از زوال. نه این‌که همیشه این اتفاق بیافتد.

استاد: منظور شما از اصل یعنی امکان. اصل یعنی امکان در کل تاریخ هیئت و نجوم.

شاگرد: به‌صورت حتمی در نظر بگیرید، اما نه حتمی که همیشه اتفاق می‌افتد. حتمی که گاهی اوقات اتفاق می‌افتد. مثل این‌که بگوییم اگر فلانی به این شهر آمد حتماً به دیدن من می‌آید. یعنی اصل آمدن را می‌آید ولی معنایش این نیست که هر روز به من سر می‌زند. در اینجا هم منظور هر دفعه نیست، اصل رویت قبل از زوال قطعاً اتفاق می‌افتاد اگر تام باشد. یعنی حتی لازم نیست که به امکان ببریم. چون «لرئی» ملازمه ایجاد می‌کند و لام دارد، بگوییم قطعاً دیده می‌شود ولی نه همیشه. یعنی اصلش قطعاً می‌شود.

استاد: تا اندازه‌ای که فرمایش شما را فهمیدم، در آن مثالی که زدید «اگر در این شهر بیایی قطعا به دیدن من می‌آید» یک بارش که باید بیایی. نه این‌که در ده باری که می‌آیی یک بار می‌آیی. خب در نان فیه هم وقتی ماه ثلاثین شد، طبق فرمایش شما قطعاً باید دیده شود. شما دفعاتی که می‌آید را طبق یک باری که می‌آید معنا می‌کنید. مثالی که می‌زنید با نحن فیه مع الفارق است.

شاگرد۲: مثالشان رهزن است، اصل حرفشان چطور؟

استاد: اصل حرف را عرض کردم، در هیئت و نجوم «ان کان تاما رئی»، یعنی در ضوابط نجوم داریم که «رئی». یعنی این حتماً محقق می‌شود. نه این‌که در هر ماه محقق شود. اگر به این صورت است، یعنی «فی کل شهر تام امکن»، «فی کل تاریخ و تقویم حتماً».

شاگرد: امتیازش نسبت به تفسیر حضرت عالی این است که «رئی» را به «امکان» ترجمه نمی‌کند. لازمه امکان در آن هست. حتم احیانی می‌گیرد که لازمه‌اش امکان دائمی است.

استاد: وقتی می‌گوید «غم علیان» یعنی شب بیست و نهم است؟ ای شب سیام است؟ این را اوّل برای من تعیین کنید. وقتی می‌گوید «ربما غم علیان» یعنی شب بیست و نهم؟ ای شب سی ام؟ منظور شب سی ام است. خودش می‌گوید با این‌که شب سی ام بود، ربما رایانه بعد الزوال. یعنی خود او دارد می‌گوید که ما در روز سی ام، ربما رایانه بعد الزوال. حضرت می‌گویند: نه، اگر سی ام است باید قبل از زوال ببینید! کجا این احتمال به ذهن ما می‌آید؟! خودش دارد می‌گوید شب سی ام هوا ابری است، فردا ربما قبل الزوال می بینیم و ربما بعد الزوال. حضرت می‌فرمایند نه، چون شب سی ام بوده، فردا حتماً قبل از زوال می‌بینید. اصلاً احتمالش نیست. این است که آن اصلی که شما می‌گویید باز با ظاهر حدیث مخالف است. یعنی چون خود او تفصیل داده و می‌گوید ربما، آیا قبل از زوال این حکم را دارد؟ حضرت می‌فرمایند: نه، وقتی سی است می‌توانی قبل از زوال هم ببینی. چون خود او این تفصیل را مفروض گرفته است. و الا اگر حرف شما باشد با حرف خود طرف منافق می‌شود. اگر بگوییم «رئی» یعنی قطعاً خود رویت هست، با حرف راوی منافی می‌شود.

شاگرد: عدم رویت او که دلیل بر عدم امکان رویت نیست. ربما رایناه یعنی گاهی آن را می‌بینیم، نه اینکه نیست. ممکن است حضرت بفرمایند اگر باشد، و این تناقض ندارد.

استاد: یعنی باز حضرت یک چیزی می‌گویند که عرف عام از حضرت نمی‌پذیرد؟! اهل حساب و هیئت از حضرت نمی‌پذیرند؟! حرف حضرت را اینطور معنا کنیم؟! او می‌گوید چه بسا بعد از زوال باشد، حضرت می‌گویند نه، اگر ماه سی است، حتماً قبل از زوال می‌بینید. درحالی‌که جزء واضحات هیئت و حتی عرف است که لحظه به لحظه قمر دارد می‌رود، در یک لحظه خاصی از تحت‌الشعاع خارج می‌شود، هیچ کسی هم معین نکرده که وقتی ماه سی است، باید قبل از زوال از تحت‌الشعاع خارج شود. ماه سی است، ساعت دو بعد از ظهر از تحت‌الشعاع خارج می‌شود و شما غروب شب و سی یکمی که برای ماه بعد است آن را می‌بینید.

شاگرد: دارم تناقض با سؤال سائل را عرض می‌کنم، بحث حساب مطرح نیست.

استاد: بله، درست است؛ یعنی او می‌شود بگوید «ربما رایناه»، ولی حضرت بگویند نه حتماً باید قبل از زوال ببینید. اما اینکه خودش می‌گوید «ربما رایناه بعد الزوال»، «رایناه» می‌گوید که ناظر به متفاهم عرف عام است. یعنی خود عرف عام می‌دانند که فردای غیم، ربما قبل الزوال او بعد الزوال یعنی می‌شود که بعد از زوال هم از تحت‌الشعاع بیرون بیاید. این چیزی است که حتی عرف عامی که با آسمان مانوس بودند و یک عمر استهلال کرده‌اند و سیر قمر در ذهنشان ثبت است، اصلاً این نظام را مشکلی نمی‌بینند که بگوید هلال ساعت دو بعد از ظهر درآمد. بگویند نه، حتماً هلال قبلش در می‌آید و شما آن را ندیدید و به دنبالش نرفتید.

شاگرد۲: برداشت دیگری از روایت هست که این تناقضات پیش نیاید. سائل از ماهی که گذشته سؤال می‌پرسد. اول ماه هم مشخص نبوده. چه بسا ابتدا هلال شهر رمضان معلوم نبود و حال که روز آخر و بیست و نهم است، می‌گوید تکلیف آن چیست. یعنی قسمت اول روایت برای اول ماه است.

استاد: نکته این است که در روایت «من الغد» دارد. اگر «من الغد» نبود، احتمال شما خوب بود. اما با «من الغد» تصریح می‌کند؛ الآن که غیم است، فردایش. نه اینکه اول ماه غیم بود و آخر ماه به چه صورت است.

شاگرد: چه اشکالی دارد که بپرسد تکلیف فردای ما چیست؟ اول ماه به‌خاطر غیم برای ما مشخص نبوده، حال فردا اگر قبل از زوال و بعد از زوال دیدیم چه کنیم.

استاد: فردای کدام روز؟ فردای غیم ای یک ماه بعد؟

شاگرد: سؤال این است که برای ما اول ماه مشخص نبوده و حال در بیست و نهم برای‌مان شک پیدا می‌شود، اگر فردا قبل از زوال ماه دیده شد تکلیف ما چیست؟ برای اینکه تکلیف عید فطرش را بفهمد سؤال پرسیده.

استاد: عبارت حضرت را به چه صورت معنا می‌کنید؟ «ان کان تامه رئی قبل الزوال».

شاگرد: حضرت می‌فرمایند الآن که سی روز شده.

استاد: نمی‌دانیم سی روز شده یا نشده.

شاگرد: ماه رمضان که بیشتر از سی روز نیست.

استاد: وقتی غیم است، از کجا می‌گویی تمام شده؟ بیست و نه روز را از کجا آوردی؟ وقتی غیم است، شاید شب بیست و نهم است. شاید هم شب سیام است.

شاگرد۲: ابتدای جلسه قبل بحث تخییر را مطرح فرمودید. انتظاری که از قانون‌گذار داریم این است که احکامی که می‌گذارد و مقام امتثالی که می‌خواهد مدیریت کند، به یک نحوی باشد که یک نظمی را با خودش به‌دنبال داشته باشد. فرمایش شما در فضای ثبوتی و پیشرفت بحث خوب است اما اینکه شارع خلاف ارتکازی قانون بگذارد، می‌توانیم دلیلی بر آن داشته باشیم یا نه؟

استاد: اینها بحث‌های خیلی خوبی است. الآن به‌دنبال همین هستم.

---

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۸۰

نقد دیدگاه سید در امارت
روایت حماد بر هلال عند
الغروب؛ قرینیت لحظه زوال

مخالفت وجود ضابطه دقیق در اجرای امارات با حکمت امارت آن‌ها

(19:42)

یک نکته دیروز مطرح شد، عرض کردم در ذهن من حاشیه‌ای هست. اینکه ظاهر[کلام] سید این بود که مبنای مشهور را حرف خودشان قرار داده‌اند. یعنی میزان در دخول شهر، امکانیت رویت هلال در شب است. ولذا رویت قبل از زوال امره آن بوده. و لذا می‌توانند مخطی باشد. یعنی ما قبل از زوال ببینیم ولی شب هلال ندانسته باشیم. این مبنای سید است. من عرض کردم ایشان از کجا روایت حماد را برای روایت عبید شارح گرفته‌اند. «اذا رئی قبل الزوال فهو لللیلة المضیة». روایت عبید می‌گفت «فهذا الیوم من شوال». چرا شارح گرفته‌اند؟ گفتیم: از قرینه منفصله همین مبنا. عرض کردم یک قرینه داخلیه داریم که زوال است و لحظه است. اگر حرف سید بود باید حضرت واضحتر می‌فرمودند «اذا رئی صدر النهار». شما فرمودید من هم عرض کردم که می‌توان به این صورت جواب داد خلاصه امره برای اینکه امره باشد یک ضابطه ای می‌خواهد. وقتی زوال را قرار می‌دهیم این امره ضابطه مند می‌شود. دیروز آقا شروع کردند اشکالی کنند، من گفتم صبر کنند. الآن می‌خواهم عرض کنم.

اگر امره بخواهد جعل شود باید مفهوم روشنی داشته باشد. اما آیا باید اجرائش هم ضابطه مند باشد؟ اصلاً اینطور نیست. اگر شما چراغی را به دست بگیری و در جاهای مختلف فقه بگردی، می‌بینی طرق و امارات مفاهیم واضحی دارند، اما اجرای آن‌ها اینطور نیست که خیلی ضابطه مند و دقیق باشد. اصلاً مشکلی ندارد که یک مفهومی خودش روشن باشد اما اجرایش ضابطه مند نباشد. نوعاً طرق به این صورت است. طرق یعنی شما را ظناً به یک موضوعی می‌برند. خب وقتی ظنا می‌برند، ضابطه‌ی اجاء بسیار دقیق، خلاف حکمت امارتی آن‌ها است. مثلاً در موضوعات می‌گویید: امام جماعت، قاضی، مرجع باید عادل باشند. شاهد باید فاسق نباشد و عادل باشد. عرف عام در فهم اینکه شما یک چیز روشنی می‌گویید تردیدی ندارند. اما حال می‌خواهید عدالت را در رفتار شرعی آن‌ها ضابطه مند کنید. ملکه است؟ رفتار است؟ اصرار بر صغیره هست؟ هر کدام از اینها ممکن است اختلاف فتوا بیاورد. خبر واحد حجت است. یک چیزی است که همه فوری می‌فهمند. از امارات، خبر واحد است. حال می‌خواهید اجاء حجیت خبر واحد را در اخبار ضابطه مند کنید. مگر حجیت خبر واحد به این زودی ضابطه مند می‌شود؟! چقدر اختلاف فتوا در آن هست. همینطور سائر مواردیکه یک مفهوم روشنی است.

من این خاطره را از مباحثه اصول در بحث صحیح و اعم دارم. مرحوم اصفهانی رضوان‌الله‌علیه در تعلیقه کفایه خود نهایة الدرایة این جور عباراتی دارند. فرمودند مفهوم صلات در غایت ابهام است. شاید من طلبه در مباحثه صد بار این را تکرار کردم؛ آخر وقتی نماز می‌گویند شما با یک مفهوم در غایت ابهام مواجه می‌شوید؟! انصاف به این صورت است؟! اصلاً اینطور نیست. عرف این

قدر می‌گویی نماز بخوان، می گوید: یک مفهوم مبهمی گفتی؟! وقتی در صحیح و اعم آمدی و می‌خواهی نماز صحیح و فاسد را بگویی، حالا بیا یک نماز درست بخوان. درست چیست؟ ضابطه ارائه بدی. صحیحی، اعمی، جامع گیری! تا اینکه ایشان فرمودند «فی غایة الابهام». یک فضایی که می‌گویی مبهم است، آن ضابطه تطبیق منافاتی با وضوح خود مفهوم ندارد. امارات باید از حیث ماوی خود وضوح داشته باشند. مشکل نباشند. الآن رویت قبل از زوال، اماره ظنی است در اینکه دیشب هلال داشتید. کافی بود که حضرت بفرمایند «اذا رایت الهلال صدر النهار فهو لللیلة المضیة». اینطور نیست که بگویی چون اماره است باید اجرایش طوری منضبط باشد که امام علیه‌السلام یک لحظه را بیاورند و بعد بگویند این لحظه را نگاه کن، یک لحظه قبلش اماره است بر اینکه دیشب بوده و یک لحظه بعدش اماره است بر اینکه دیشب نبوده. خب لحظه چطور می‌تواند اماریت را منظم کند؟! اصلاً خلاف اماریت اماره می‌شود.

با این بیان می‌خواهم بگویم که قرینه داخلیه زوال به‌عنوان لحظه، نقش پر رنگی ایفا می‌کند. صرف اینکه می‌گویی باید اماره ضابطه‌مند باشد، اماره باید مفهومش روشن باشد. عرف در فهم مراد ماوی از این اماره مشکلی نداشته باشد. مثل صدها مورد. اما ضابطه اجرایش اگر مبهم باشد مشکلی نداریم.

شاگرد: مقصود از اماره را دقیق می‌فرمایید. مثالی که فرمودید این بود که اگر یک مفهوم بخواهد تطبیق پیدا کند، انطباق مفهوم بر مصادیق ضابطه نمی‌خواهد. اما اینکه اماره ضابطه نمی‌خواهد معلوم نیست. مثلاً هشت فرسخ که می‌گذارند ای محدوده‌ای که برای تعیین وجه می‌گذارند، نباید ضابطه مند باشد؟

استاد: اگر منظورتان از ضابطه وضوح معنا است، بله.

شاگرد: مقصود شما از اماره چیست؟

استاد: اماره یعنی ما یک مجهولی داریم، می‌خواهیم یک چیزی را تعیین کنیم تا ما را ظناً-اگر قطعا باشد که جای خودش است- به‌سوی او ببرد و او را برای ما کشف کند. این چیزی که می‌خواهد ظن او را کشف کند، خودش باید لحظه‌ای و ثانیه‌ای و گرمی و یک صدم گرمی و امثال اینها باشد؟! ای من، وقتی به عرف می‌گویی مفهومش مبهم نباشد که چه گفتی‌م. چه گفتی؟ خبر واحد.

شاگرد: درجایی‌که می‌خواهیم اجراء کنیم چون توجه پیدا می‌کنیم می‌بینیم واضح هم نبوده. چون ابتدا توجه کافی نداشتیم عرف می‌فهمد ولی همان عرف وقتی در مقام اجرا توجه می‌کند می‌بیند آن وضوح، اصلاً وضوح نبود.

استاد: اگر به این صورت باشد، ما اصلاً متواطی نخواهیم داشت. در همین مباحثه اصول بحثی داشتیم؛ پارادوکس ابهام و شبهه خرمن. آن خیلی ساری و جاری بود. اگر این جور باشد هیچ مفهومی ندارید که وقتی بخواهید بالدقه آن را تطبیق بدهید، با وضوح جلو بروید. اگر یاداتان باشد واضح‌ترین مفاهیم اعداد بود. صدق پنج، صدق چهار. اگر کسی بگوید چهار متواطی نیست، می‌خواهد متواطی را در انسان پیدا کند؟! انسانی که مجنون و کودک و طفل و نود ساله است؟! می‌گویی انسان متواطی است. خب این چه متواطیای است که این همه انسان‌های مختلف دارد؟! همان جا در اعداد، در تطبیق ضابطه مندش باز مشکل می‌شد. اگر شما می‌گویید پنج سیب، پنج را گفتید، حالا یعنی پنج سیبی که تا تا تا است؟ یا اگر یکی از آن‌ها گوشه اش رفته و لک زده شده، باز هم پنج تا است؟ ببینید در انطباق پنج، بر پنج سیب ضابطه چیست؟ سیب هایی که دست نخورده باشد، اگر گوشه آن یک ذره رفته باشد، حالا چه کنیم؟ مسأله ابهام خیلی مهم بود.

می‌خواهم عرض کنم نمی‌توان گفت چون به این صورت است، شما باید در اماره قرار دادن رویت قبل از زوال، سراغ آن یک لحظه بروید چون می‌خواهید ضابطه مند باشد. خب صدر النهار را هم بگویید،

ضابطه است. فقط میدانم که صدر را چطور معنا کنید. ای آیه شریفه می فرماید: «سٰاعَۀ مِّن نَّهٰارٍ»

[1]، تقسیمبندی ساعت در شبانهروز از قدیم بوده. خب حضرت بفرمایند: «ساعتی من اول النهار». این هم ضابطه خوبی است. ای مثلاً «ثلاث ساعات من اول النهار». چقدر امارت آن خوب و قطعی بود. وقتی شما دو-سه ساعت در صبح میبینید، دیشب هلال داشتید. به خلاف اینکه یک لحظه را قرار بدهند و بگویند اگر قبل از این لحظه هلال داشتید، طریق است، اما لحظه بعدش دیگر طریق نیست. دو لحظه پشت سر هم که مقصود گوینده را تضعیف میکند که مقصود او اماره کشف هلال دیشب دم غروب بوده. اگر هلال دیشب است، پس شما چرا یک لحظه را میزان قرار میدهید؟! خود گوینده دارد میگوید: من میخواهم یک چیز دیگری بگویم. این عرض من است.

شاگرد: خود جعل امارت یک اعتبار است. میتواند بستریهای مختلفی داشته باشد که براساس اغراضش متفاوت میشود که امارت باید دقیق باشد یا ضرورت ندارد. مثال خبر واحد؛ باید امارتش را نگاه کنیم که در بستر رساندن ما به واقع است. نسبت به نماز شاید خبر واحد یک ابهامی دارد که ما متوجه آن نشویم. از سنخ این هم نیست که مثل زمان و گرم تعیینی شود. یک جاهایی هست که شما میخواهید اماره بگذارید برای اینکه محدوده وجه را تعیین کنید، خب طبیعتا باید دقیق باشد. گاهی میخواهید برای سفر بگذارید که باید یک محدودههای داشته باشد. اینها با هم فرق دارد.

استاد: یکی از محل های مورد ابتلای همه متشرعه است. رساله را باز میکنند؛ آب قلیل و آب کر. همه در رساله میخوانند که آب کر سه وجب یا سه وجب و نیم در سه وجب و نیم در سه وجب و نیم است. کدام عرف است که در فهم مقصود از این عبارت ابهام داشته باشد؟! اما حالا میخواهید اجراء کنید. کدام وجب؟ دستش بزرگ باشد؟ کوچک باشد؟ نیمش به چه صورت است؟ این مفهوم به این واضحی را عرف سؤال میکند. بله، وقتی میخواهد این دفعه میگوید متوسط از اناس. حالا متوسط چه کسانی هستند؟ ببینید اجرای ضابطه یک مفهوم واضح منافاتی با امارت او ندارد. من میگویم قطعاً سه وجب و نیم اماره است برای حصول مقدار آب کر. وقتی این شد، نشان میدهد که کر هست. حالا ضابطه مند است، ضابطه روشن است. وقتی میخواهید اجراء کنید ضابطه اجرایش را میخواهد. شما یک جا پیدا کنید که در امارت اماره ضابطه لحظهای مثل زوال دخالت دارد. آن را بیاورید. لذا میخواهم از سائر موارد بگویم از حیث قرینه داخلیه -لحظه زوال- روایت حماد و عبید کشف میکنیم امام علیهالسلام در مقام القاء اماره نیستند. چرا؟ چون میزان را لحظه قرار دادهاند. لحظه اصلاً با امارت جور نیست. ذهن عرف تأبّی دارد که بگوید یک لحظه قبلش کاشف از این است که دیشب هلال داشتیم، و یک لحظه بعدش کاشف از این است که هلال ندانشتیم. درحالیکه لحظه، امارت و کاشفیت نمیآورد.

شاگرد:تحقق هلال مگر اینطور نیست که در یک لحظه است؟ پس اماره بر آن هم می تواند یک لحظه باشد.

استاد: درست است ولی این لحظ الآن که نیست. این لحظه، اماره بر لحظه قبل است؟! اتفاق ذهن این را دور میبرد که اگر یک لحظه قبل از زوال ببینید آن لحظه قبل از غروب هم داشتید. استظهار عرفی از این، این است؟!

شاگرد: اینکه هلال قابل رویت هست را لحظه بگوییم.

استاد: درست است یک لحظه است.

شاگرد: آن یک لحظه را میخواهد. میخواهد اماره بر آن باشد. ممکن است بگوییم زوال است. اگر قبل از زوال ببینیم، در وقت غروبش هلال بوده. اگر بعدش دیدی نه.

استاد: قبلاً هم صحبتش شد. نکته این است که لحظه خروج قمر از تحت‌الشعاع در علم الله یک لحظه است. ماه قبلش ماه شعبان بود. این لحظه خروج شد، حال ماه مبارک است. درست است که این یک لحظه است اما اماره ای که شما بر این لحظه می‌آوردی دو جور اماره است. یکی اماره می‌آوریم بر لحظه حدوث و یکی اماره می‌آوریم بر مُضیّ حدوث. در زوال همین را بحث کردیم. چون زوال خیلی روشن است عرض می‌کنم. وقتی شما می‌گویید «زید الظل بعد نقصه»؛ شاخص بگذار، همین که سایه شروع به بلند شدن کرد، زالت الشمس. این اماره است بر مُضی زوال؟ یا بر حدوث زوال؟ به هر ذهنی بگوید وقتی سایه شروع به بلند شدن می‌کند آن لحظه زوال است یا مضیش است؟ همه می‌گویند مضی آن است. چرا مضی است؟ به این خاطر که اگر شاخص را بلندتر کنید، هنوز آن شاخص کوچک تر زیاد نشده اما در شاخص بلندتر می‌بینید. چون هر چه مقیاس بلندتر باشد، سایه در بلندتر شدن خودش را به چشم ما زودتر نشان می‌دهد. پس معلوم می‌شود که یک لحظه‌ای است که «زید الظل» اماره بر مضی آن است. حال به داره هندیه بیایید. داره هندیه در جواهر بود. صاحب جواهر هم فرموده بودند. در داره هندیه نقطه شمال و جنوب را معین کردیم. خط شمال و جنوب را هم رسم کردیم. می‌گوییم وقتی سر مخروطی سایه شاخص روی خط آمد، حال مرکز شمس روی خط داره نصف النهار است. به محض اینکه سر سایه از روی خط میل کرد، نه اینکه سایه زیاد شود و بلند شود، این لحظه حدوث زوال است. این اماره است. میل سر ِشاخص از روی خط شمال و جنوب اماره ای بر حدوث زوال است، نه مضی زوال. الآن که شما می‌گویید رویت قبل از زوال اماره هست، شما می‌خواهید اماره بیاورید بر مضی هلال در وقت غروب؟ یا حدوث از تحت‌الشعاع خارج شدن در وقت غروب؟ استظهار از حدیث که حضرت زوال را می‌فرمایند، یعنی حضرت می‌خواهند حدوث آن لحظه را تعیین کنند یا می‌خواهند مضیش را بگویند؟

شاگرد: زوال عرفی است. زوال به‌معنای دقیق حدوثی نیست. مثل دخول شهر است.

استاد: حدوث لحظه‌ای در وقت غروب؟ همین را عرض می‌کنم؛ زوال عرفی است، اماره است بر یک لحظه؟ یا اماره است بر مضی آن لحظه وقت الغروب؟ شما می‌فرمایید چون یک لحظه است، پس اماره آن هم لحظه است. خب اگر به این صورت باشد باید این لحظه، اماره بر لحظه باشد، بر حدوث آن. نه بر مضی آن.

---

[1] الاحقاف ۳۵

فرض عدم شارحیت روایت حمام بر روایت عبید با قرینه لحظه زوال

تفاوت برچسب زنی شبانه روز در روایت حمار و عبدی

ببینید آن چه که میخواهم عرض کنم، این است: دیروز روایات متعارض را یک طرفش را یک کاسه کردیم. گفتیم یک طرف تعارض روایت حمار و عبدی است، یک طرف تعارض روایت ابن عیسی یقطینی است. الآن سؤال من این است: آن طرفی که یک کاسه کردیم واقعاً یک کاسه هست یا نیست؟ یعنی روایت حمار و عبدی، یک مقصود را میخواهد بگوید؟ که ولذا یکی را شارح دیگری گرفتیم. اصلاً قوام شارح بودن به این است که دو روایت میخواهد یک چیز را بگوید. اما اگر آمدیم دو لسان کردیم؛ فضای این دو روایت ابائی ندارد که شارح و مشروح باشند. فضا فضای این باشد که دو مقصود را میخواهند بگویند، اصلاً دیگر شارح و مشروح نخواهند بود. بین خودشان آن وقت تعارض میشود یا نمیشود؟ الآن میخواهم عرض کنم.

اگر دو لسان باشد؛ یعنی روایت حمار و روایت عبدی که جانشینی هم شدند از باب تضاد باشد نه از باب ترادف. زبان شناسان میگویند در محور جانشینی سه نوع داریم؛ تضاد، ترادف و استلزام. بحث خوبی دارند. در کلام دو محور است؛ محور همنشینی که تعبیری به محور نحوی میکنند. دوسوسور که اینها را آورده به همنشینی میگوید محور نحوی. نحو یعنی مؤلفههای نظام یک کلام را در نظر میگیریم. هر مؤلفه یک کلام که رابطه هم نشینی دارند، هر مؤلفه آن با چیزهای دیگری که در کلام نیامده، رابطه جانشینی دارد. یعنی میتوانید جای آن بگذارید. مثلاً شما میگویید «رنگ این صفحه سرخ است». الآن همنشینی ها چه هستند؟ صفحه و سرخ با هم همنشین هستند و رابطه نحوی دارند. اما چیزهایی میتواند بیاید که جای کلمه سرخ بنشینند. میتوانید بگویید «رنگ این صفحه قرمز است». جای آن نشست اما جانشینی ترادف است. میتوانید بگویید «رنگ این صفحه سبز است». این جانشینی تضاد است.

خب در مانحن فیه، امام علیهالسلام در روایت حمار میفرمایند: «اذا رئی قبل الزوال فهو للیلة الماضیة». در روایت عبدی و ابن بکیر، از محور جانشینی تغییر کرده. «اذا رئی قبل الزوال فهذا الیوم من شوال». اگر بگوییم در این محور جانشینی مترادف هستند، منظور از ترادف، شبه ترادف است. اگر مقصود یکی است، میشود شارح و مشروح. حال یا این شرح آن است یا دیگری شرح این است. اما اگر بگوییم نه، اصلاً در محور جانشینی رابطه این دو رابطه تضاد است. یعنی میخواهد دو چیز بگوید.

در اینجا شما سریع میفرمایید که این خلاف جمع عرفی است. خلاف ذهنیت عرف عام است. درست هم میگویید. من هم قبول دارم که هر کسی این دو روایت را ببیند، میگوید این دو تا میخواهد یک چیز بگوید. نه اینکه محور جانشینی آن تضاد باشد و این دو روایت میخواهند دو چیز را بگویند.

شاگرد: به قرینه زوال؟

استاد: قرینه زوال برای این معنا کارساز است. برای همین گفتم. آن چیزی که الآن می‌خواهم عرض کنم این است: ما در فضای عرف عام یک جمع عرفی داریم. وقتی کلام شارع ناظر به متفاهم عرف است، حرف عرف حجیت دارد و تمام. اما اگر کلام شارع ناظر به فهم عرف هست اما بستر موضوعش، یک موضوع فنی بالا بالا است؛ آن هم هیئت است. روایت هلالی است که چقدر بشر برایش کار انجام داده. اگر بستر کلام شارع آن است، نمی‌توان بگویی‌م بیا جمع عرفی بکن. آن جا می‌گویی‌م همین‌جا یک عرف هَوَوی داریم. عرف کسانی است که در این بستر زحمت کشیده‌اند. یعنی شما نمی‌توانید به کسی که در هیئت کار کرده بگویید از این حدیث یک معنای بالا بالا نفهمی. امام چیز بالا بالا نگفته‌اند. چرا؟ چون امام برای عرف می‌گویند! این یعنی چه؟! او معتقد است که امام علیه‌السلام در این بستر حرف می‌زنند. اگر یک مطلبی بگویند که در عرف خاص او معنای دقیق برایش هست، شما می‌گویید ممنوع است که این‌ها را دو جور معنا کنیم؟! این هم عرف است، فقط عرف خاص است. یعنی «لو اطلع العرف العام علی ما یطلع هذا العرف الخاص، لحکم العرف العام بقول العرف الخاص».

روی این حساب می‌خواهم این را عرض کنم: مرحوم مجلسی در دو جلد بحارالانوار بحثی دارند. قبلاً هم گفته ام. جلد پنجاه و نه اسلامیه که پنجاه و شش بیروت می‌شود، صفحه یازده‌م. این عبارت را قبلاً خوانده‌ایم، الآن فقط عرض می‌کنم. می‌گویند: عرب، روم، فرس، اصحاب التنجیم. در این‌که می‌خواهند عرف را توجیه کنند عجائب است؛ یک چیزهای عجیبی از بوریحان نقل می‌کند. وقتی آدم می‌خواند می‌خندد. این چه استدلالی است که شما شبانه‌روز را اول غروب تا غروب فردا قرار بدهی ای اول طلوع تا طلوع فردا. استدلالاتشان است. تا این‌که به اصحاب التنجیم می‌رسد. وقتی وجوه کار اهل فن را می‌گویی می‌بینید همه اش دل نشین است. استدلال است. می‌گویی غروب متغیر است، وقتی ما می‌خواهیم محاسبه کنیم و تقویم بنویسیم یک چیز روشن می‌خواهیم، نه یک چیز متغیر. و لذا زوال ای نصف شب بهترین است. الآن هم که برای کره زمین در کل دنیا تقویم نوشته اند و خط زمان کشیده‌اند، نصف شب را فرض گرفته‌اند. چون دیده‌اند که نصف شب کل کره را منضبط می‌کند. خب شارع آمده عرف عرب را امضاء کرده، حال که امضاء کرده یعنی گزینه‌های دیگر بر شارع حرام است که به‌عنوان تخییری قرار بدهد و حرفش را بزند و به متخصصین نظر خودش را بگوید؟!

این عرف را امضاء کرده ولی دستش هنوز باز است که در مواردی برای همینی که امضاء کرده معادل بیاورد. عرف از این طریق می‌رود و شارع هم امضاء می‌کند. بعد شارع می‌گویی این طریق را امضاء کرده‌ام، آن طریق هم مانعی ندارد. کجا این‌چنین است که بگویی چون این را امضاء کرده دیگر دستش بسته شده است؟!

شاگرد: وقتی غیر از مبانی مختاری که امضاء کرده را بگویند نباید تصریح بیشتری بشود؟

استاد: مقدمه فرمایش شما را دیروز عرض کردم. ما در لحظه دخول شهر با یک امر خارجی مواجه هستیم. زمانی معین است. اما در این‌که بگویی‌م «هذا الیوم من شعبان ثلاثین»، یا «هذا الیوم من شهر رمضان یوم الاول»، در این عنوان دادن و برچسب زدن گزینه‌های ثبوتی متعددی داریم. شارع یک عرف را امضاء کرده. شارع برای بعض مصالح دیگر مثلاً غیم شود و ... نمی‌توانند کنار آن ضابطه دیگری بگذارد؟! بگویی شما که امضاء کردی دیگر حق ندارید؟! چرا حق ندارد؟! چرا حق دارد؟ چون ثبوتا برای برچسب زنی چند گزینه داریم. این جور نیست که وقتی کسی برچسب بزند دیگر تمام می‌شود.

شاگرد: ثبوتا مشکلی ندارد ولی اثباتا می‌توان از این‌ها این‌طور استفاده کرد؟

استاد: اثباتا تخییری محال است؟! یعنی شارع می‌گویی وقتی من می‌خواهم راه قرار بدهم، بین این و این مخیر هستید. شما می‌خواهید برچسب بزنید، بین دو گزینه مخیر هستید؛ این را انتخاب

کنید ای این را. این محال است؟! شما می‌گویید تشریع، خب تشریع تخییری که داریم. ولذا بعدا تفاوت فرمایش سید با حکومت را عرض می‌کنم. من این را مقدمه قرار دادم. بحار را هم نگاه بکنید.

حاصل عرض من یک کلمه است؛ ما می‌خواهیم بگوییم که روایت عبدی بیانی دارد که منافاتی ندارد با اینکه دست از لسان روایت حمار بر نداریم و امارات باشد. امارات غالبیه باشد. همانطور که سید فرمودند. اما ما در محور جانشینی ملزم نیستیم که حتماً روایت حمار را شارح بگیریم برای روایت عبدی. چون روایت عبدی در فضای اهل نجوم معنای دقیق ارائه می‌دهد برای انضباط کل کره و نظام توقیمی. فضای آن و به قول امروزه پارادایمی جدایی از فضای عرف است که وقت غروب را اول قرار می‌دهد. اگر کشف کنیم که روایت عبدی برای آن فضا است، چه ملزمی برای ما هست که بگویند شما باید حتماً روایت حمار را شارح این قرار بدهید؟! این اصل عرض من است. روی آن تأمل کنید. ان شاء الله شنبه.

شاگرد:آیا این اختصاصی برای این فضاست یا...؟

استاد: عرض من این است که اگر این روایت را به عرف خاص ارائه بدهید، بعداً وقتی عرف خاص فهمیدند، دوباره فهم عرف خاص را باز کنیم و به عرف عام عرضه کنیم قبول می‌کنند.

شاگرد: مشروط به این نیست که مخاطب حضرت اهل نجوم باشند؟ اگر خود عبدی اهل نجوم بود می‌گوییم آن معنا اراده شده.

استاد: منظور شما از مخاطب، یعنی مخاطب حاضر؟ یا مخاطبی که «ربّ حامل فقه الی من هو فقیه»؟ اگر می‌گویید مخاطب یعنی مخاطب فهمی....

شاگرد: خب الآن بین عرف عام و عرف خاص تعارضی هست، این عرف خاص مقدم است یا آن مخاطب بالواسطه؟

استاد: مثال هایش را قبلاً عرض کردم. مثال به قطر میزدم. اول دروغ گو بگوید قطر مربع گنگ است. الآن وقتی عبارتی می‌گویند عرف خاص یک معنای خوب و دقیقی از آن می‌فهمد، و حال آنکه حامل نمی فهمیده، کدام یک از اینها مقدم است؟

شاگرد: نمی‌توانیم یقینی بگوییم گوینده برای اخص بوده؟ چون تعارض است. بین عرف عام و عرف خاص تعارض است و آن عرف خاص مقصود بالاصاله بوده. اینکه حتماً منظور حضرت بوده را نمی‌توانیم بگوییم.

استاد: مانعی ندارد من روی آن تأمل می‌کنم.

شاگرد۲: ممکن است دو شب غیم باشد و من نتوانم ببینم، لذا مجبور هستم که ماه را تمام حساب کنم. استصحاب ماه شعبان می‌کنم. می‌گویم الآن روز آخر ماه مبارک است. لذا بخاطر استصحاب ماه قبلی را سی روزه گرفتیم. حالا فردا ممکن است قبل از زوال و بعد از زوال هلال رویت شود. تکلیف ما چیست؟

استاد: چرا؟ خب شبش بشود؟

شاگرد: در روایت ابن عبدی ممکن است فردا قبل از ظهر ببینم، یعنی تکلیف اول ماه را با استصحاب درست کردم، دو شب غیم بود.

استاد: ببینید اول شهر غیم بود، خب آخر شهر غروب دیدیم، چرا می‌گوید «رایناه قبل الزوال»؟ خب شما که اول ماه ندیدید سه فرض دارد. یک فرض همان غروب است. یک فرض فردا است.

شاگرد: وقتی سی روز تمام گرفتم دیگر کاری ندارم فردا ماه دیده می‌شود. دو شب آسمان ابری بوده و آن را سی روز تمام گرفتم.

استاد: مگر شما «غمّ» را اول ماه نمی‌گویید؟ مجبوری یک «غمّ» دیگر برای پایان ماه فرض بگیری.

شاگرد: فرض نگیریم.

استاد: پس چرا می‌گوید «رایناه من الغد قبل الزوال»؟

شاگرد: من قبلش در سی روزش شک کردم. حالا که تمام شد و سی روز حساب کردم، حالا اگر قبل از زوال دیدم حضرت می فرمایند: اگر امروز سی ام بود شما باید قبل از زوال می‌دیدید.

استاد: خب غروب هم همین است. یعنی اگر غروبش دیدی معلوم می‌شود آن جا اشتباه کرده‌ای. چون ماه سی و یک روز نمی‌شود ای بیست و هشت روز نمی‌شود. کما اینکه روایتش در وسائل بود. شب بیست و نهم در کوفه ماه دیدند. حضرت فرمودند «ان الشهر لایکون ثمانیة و عشرین اقضوا یوما»؛ یک روز قضا کنید. چون شعبان را استصحاب کرده بودند و روزه هم نگرفته بودند. حالا هم واراد ماه مبارک شده بودند و شب بیست و نهم ماه را دیدند، حضرت فرمودند یک روز را قضا کنید. چون ماه که بیست و هشت روز نمی‌شود. چرا یک دفعه می‌گویند «رایناه من الغد»؟! معلوم می‌شود این غد با «غمّ» مربوط است. نه فرمایش شما که «غمّ» برای اول ماه است و «غد»ش برای آخر ماه است، آن هم «رایناه من الغد». خب دیشب هم دارد. چرا متعرض دیشبش نمی‌شوند؟!

والحمد لله رب العالمین